

فلسفه تکامل بیداری اسلامی و جوهر افول‌یابنده تمدن غربی

موسی نجفی*

چکیده

بیداری اسلامی حرکت جوشان و مقابله مهمی است که از دو قرن پیش در جهان اسلام در مقابل سلطه و هجوم استعمار مغرب‌زمین آغاز شد. این واکنش ابتدا «سلبی» بود و بیشتر مقابله با هجوم نظامی غربی‌ها را در پی داشت، ولی علاوه بر هجوم نظامی غرب، تسلط سیاسی و فراتر از آن تسلط فرهنگی و فکری را نیز در پی داشت. بنابراین، کشورهای اسلامی با توجه به ظرفیت و توان فکری و سیاسی‌شان به پاسخ‌گویی و واکنش بدان پرداختند. امروز انقلاب اسلامی، که در بطن خود نظام سیاسی نیرومند و بزرگی را برپا داشته است و به‌علت توجه و تعمق در مرحله «جنبش نرم‌افزاری»، نوعی افق «تمدن اسلامی جدیدی» را می‌تواند نشان دهد. عبور از نقطه سلبی تا «مرحله ایجابی و ثبوتی»، که سطح جدیدی از ظرفیت بیداری اسلامی را نشان می‌دهد، حرکت تکاملی بیداری اسلامی را، در مقابله نهایی تا آخرین لایه‌های تمدن مادی غرب، به دنبال دارد و شاید این مرحله همان «پرسش از غرب» و «جوهر افول‌یابنده تمدن غربی» باشد که در «ساحت تکاملی بیداری اسلامی» خود را نمایان می‌کند.

این تلاقی تکامل بیداری سیاسی، که درحقیقت آشکارسازی افول مدرنیته و تمدن تک‌ساحتی و مادی غرب است، مطلب مهمی است که دغدغه دیروز، امروز، و فردای ماست و امروز در ساحت تمدن انقلاب اسلامی با الهام‌گرفتن از مکتب اهل بیت عصمت و طهارت (ع) بهتر می‌تواند خود را آشکار کند و ایده و اندیشه جدیدی را عرضه کند که نه «بنیادگرایی» و نه «اصلاح‌طلبی» و نه «سکولار» است، بلکه راه جدیدی است که علاوه بر «اعتدال و تعمق» از متن اسلام ناب و براساس قرآن و عترت است.

* دانشیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی najafisa@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۷/۲۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۱۰/۲۵

کلیدواژه‌ها: بیداری اسلامی، فلسفه تکامل، تمدن غربی، تمدن نوین اسلامی، هویت‌یابی جدید اسلامی، مرحله سلبی و ایجابی.

مقدمه

انقلاب اسلامی ایران، که سطح جدید و ظرفیت عظیمی از بیداری اسلامی را برمی‌تابد، هرچند خود «معلول» بیداری اسلامی است، می‌توان گفت بیداری اسلامی از آن تأثیر گرفته است؛ با این وصف، انقلاب اسلامی هم «معلول» و هم «علت» بیداری اسلامی است. بیداری اسلامی رشدیافته در آینه تمام‌نمای انقلاب اسلامی ظرفیت «نظام‌سازی» در افق «تمدن نوین اسلامی» را دارد.

در بررسی این ابعاد و رشد بیداری اسلامی، از «شخصیت سیاسی» تا «تمدن اسلامی»، می‌توان به بعد دیگری از مسئله نیز توجه کرد و این بعد در سایه فلسفه تکامل انقلاب اسلامی نمود می‌یابد که همانا افول تمدن غرب و مادیت وابسته و حاکم بر آن است. درحقیقت، تکامل یکی افول دیگری را در پی خواهد داشت.

این مقاله موضوع را، در دو بخش «فلسفه تمدن اسلامی و ادوار تاریخی آن» و «انقلاب اسلامی ایران و نسبت جدید با وضع کنونی عالم»، بررسی می‌کند.

فلسفه تمدن اسلامی و ادوار تاریخی آن

از موضوعات مهم در بررسی بیداری اسلامی، بیان ظرفیت‌های تمدنی آن است. این ظرفیت‌ها، هرچه بیشتر به فعلیت برسد، درحقیقت، با تمدن غرب^۱ تلاقی داشته است و چون ساحت آن با ساحت تمدن مادی غرب تفاوت دارد، آن را به چالش می‌کشد. در این قسمت تمدن اسلامی و تلاقی آن با غرب را، با دو رهیافت فلسفی - نظری و تاریخی - نظری، همچنین در سه دوره تاریخی، بررسی می‌کنیم.

الف) رهیافت فلسفی - نظری

جهانی‌شدن از مباحث مهم فکری و نظری است که در سال‌های اخیر، بیشتر کشورها، به‌خصوص کشورهای جهان سوم، را به خود مشغول داشته است، اما برای بررسی و کاوش علمی در مباحث مربوط به این پدیده ابعاد آن را می‌توان چنین ارزیابی کرد:

اول) جهانی‌شدن را پدیده‌ای کاملاً متمایز از سایر پدیده‌های مغرب‌زمین بینیم و آن را

فقط در محدوده زمانی قرن اخیر و دهه‌ها و سنوات معاصر تحلیل کنیم که این در دو بخش ممکن است خود را نشان دهد:

۱. ذیل تاریخ و تفکر غربی؛
 ۲. بدون در نظر گرفتن غرب و صرفاً پدیده‌ای جهانی و یا فرامنطقه‌ای که حتی ممکن است ادیان بزرگ الهی و یا فلسفه‌های کلان شرقی را هم شامل شود.
- دوم) جهانی شدن را در ارتباط با گذشته تاریخ غربی ببینیم و دست کم از دوره رنسانس به بعد آن را پدیده‌ای پس از عصر روشنگری قلمداد کنیم. در این تحلیل، جهانی شدن ادامه روند گذشته غرب است که وجه تمایز برجسته‌ای بر سایر تحولات در مغرب زمین نداشته است.

سوم) جهانی شدن را در ارتباط با گذشته غرب ببینیم. این پدیده هرچند در ارتباط منطقی و تنگاتنگ با تاریخ غرب و تحولات ویژه آن دیار و به خصوص «توسعه طلبی و فزون خواهی» غرب تحلیل می شود، از سایر پدیده‌ها مهم تر و برجسته تر است و «جهش مهمی» را در مورد فکر و اندیشه غرب نشان می دهد. در این نگاه، جهانی شدن همه آنچه را غرب در مخزن اسرار و حافظه و نهان خانه خود داشته است، یک جا دارد، اما جهان غرب در افق جهانی شدن با قدرت و قوت بیشتری به جهان غیر غربی آسیب می رساند.

اگر ما نگرش دوم و سوم و بیشتر سوم را مبنای نگاه و «نسبت» خود با پدیده جهانی شدن قرار دهیم، در این صورت چالش ها و آسیب های پیش رو از ماهیت، ابعاد، و حضوری دیگر حکایت خواهد کرد.

در این جا دو سطح تحلیل تشخیص داده می شود:

۱. سطح کمی؛
 ۲. سطح کیفی و جهشی.
- در سطح کمی، موارد بسیاری به عناوین و فهارس قبلی ارتباط و تعامل غرب با شرق (اقوام غیر غربی) اضافه می شود که به طور عمده به «توسعه فناوری» و پیشرفت های گسترده طولی و عرضی و عمقی غرب در دهه های اخیر بر می گردد.
- در سطح کیفی، نه تنها این فهرست جدید با «نسبتی جدید» و نگاهی ویژه بررسی می شود، بلکه آنچه از گذشته بوده و طی قرون مختلف در تعامل با شرق از غرب شناخته می شده است در «نسبتی جدید» و «فضا و زمینه های نوین» به منصفه ظهور می رسد و در مجموع، یک «کل واحد»، «به هم پیوسته»، و «دارای مفهوم» را نشان می دهد.

به این تمهیدات، سه ویژگی را هم می‌افزاییم تا مبحث چالش‌ها و تهدیدها را، در طرف دیگر معادله یعنی «جهانی» که باید «جهانی» شود، ملموس‌تر و عینی‌تر درک کنیم:

۱. دنیای شرق و جهان سوم؛
۲. دنیای شرق و جهان سوم به‌خصوص کشورهای اسلامی؛
۳. دنیای شرق و جهان سوم و کشورهای اسلامی به‌ویژه «ایران اسلامی شیعی» بعد از «انقلاب اسلامی».

با این گستره، غرب در مبحث جهانی‌شدن و فرهنگ‌ها در بعد چالش‌ها و تهدیدها در نظر گرفته می‌شود و در هر سطحی، ویژگی و بُعد و صورتی خاص از خود بروز می‌دهد. انگارها و نمادهای هریک از این سطوح، به‌رغم اشتراک‌ها و فضاهای عمومی، تفاوت‌هایی ممکن است داشته باشد، اما منظری دیگر هم باقی می‌ماند و آن «تعامل غرب و دنیای اسلام» است که در طی تاریخ چندصد ساله خود ویژگی‌های خاص و تناوب‌ها و فرازوفرودهایی را پشت‌سر گذاشته است. در این نگاه، تعامل و تلاقی اسلام و غرب به چند سطح و دوره برمی‌گردد. (← کجویان، ۱۳۸۹؛ میرباقری، ۱۳۸۸؛ رحیمی‌بروجردی، ۱۳۸۸؛ مک‌گیفن، ۱۳۸۷).

ب) رهیافتی تاریخی – نظری

مرحله اول

در اولین تعامل دنیای اسلام با غرب، مسلمانان متوجه فرهنگ و فلسفه یونانی شدند (← العش، ۱۳۷۲؛ میرانی، ۱۳۷۸؛ مددپور، ۱۳۸۸) و اساساً علوم سایر حوزه‌ها را فعالانه و با نشاطی که خاص تمدن اسلامی در قرون اولیه ظهور اسلام بود، به جهان اسلام عرضه کردند. مسلمانان تنها با فلسفه یونانی آشنا نشدند، بلکه با شوق علوم چینی، هندی، یونانی، و ایرانی را نیز آموختند و برای هریک از این علوم در فرهنگ و تاریخ و تمدن خود «جایی باز» کردند و به «توسعه و رشد» آن مدد رساندند.^۲

درمورد فلسفه و طلب علوم از سایر حوزه‌ها چند نکته درخور توجه است که به قرون اولیه اسلامی ویژگی خاصی می‌بخشد:

- اول) طلب فلسفه و سایر علوم با «اختیار» صورت گرفت و قدرت و زوری در کار نبود.
- دوم) در این طلب، اندیشه و تفکر دخیل بود و مسلمانان فقط ناقلان خشک و مریدان

چشم و گوش بسته این علوم نبودند، بلکه این علوم و به خصوص فلسفه را با «جان» خود آمیختند و سپس در مرحله‌ای از تاریخ خود آن را باز یافتند.

سوم) قدرت سیاسی و مدنیت اسلامی در قرون اسلامی نشاطی پدید آورد که به موجب آن مسلمانان به هیچ وجه به «داشته‌های» خود شک نکردند و با تردید و احساس حقارت و عقده کمتری به سراغ سایر حوزه‌های علمی و فکری نرفتند، بلکه علوم و فرهنگ‌های دیگر در جهت نشاط‌دهی و باروری و شکوفاشدن «داشته‌های» آنان به کار رفت.

چهارم) تلاقی تاریخی و فرهنگی در این مرحله به طور طبیعی و منطقی اتفاق افتاد و هیچ گونه توسعه طلبی و فزون خواهی و قصدی، جز طلب علم و فرهنگ و یا هیچ شائبه سیاسی و سیاست‌بینی، در این امر دخالت نداشت.

پنجم) تفکر و فرهنگ فلسفی نه بر توده‌های مسلمانان، بلکه بر افکار نخبگان اسلامی و اندیشمندان تأثیر داشت. درحقیقت، تعامل با غرب در اولین مرحله خود، نه تنها فرهنگی و علمی و خودجوش صورت گرفت، بلکه در حوزه خواص و اندیشمندان تأثیرگذار بود و هرگز به صورت «تفکر عامه» مردم درنیامد (← مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۴؛ آراسته‌خو، ۱۳۷۹).

مرحله دوم

در این مرحله، تلاقی اسلام و غرب عمدتاً از جنبه علمی و فرهنگی فراتر رفت و به مخاصمات سیاسی و نظامی منجر شد، اما نتیجه چندین دوره جنگ‌های صلیبی که دهه‌های متمادی را دربر گرفت، درمورد این بحث تأثیرهایی به شرح زیر داشت:

اول) جنگ‌های صلیبی به شناخت اندک مسلمانان از غرب و «تأثیر» بیشتر مسلمانان بر اروپاییان منجر شد. نشاط علمی جهان اسلام از یک سو و تعصبات صلیبیون در ابتدای امر و در اثنای دوران جنگ‌های درازمدت صلیبی از سوی دیگر باعث شده بود که تأثیر این تلاقی دنیای غرب در قرون وسطی با اسلام بدون هیچ گونه چالشی برای جهان اسلام خاتمه یابد. این تأثیر و چالش برای غرب همچون آتش زیر خاکستر بود، چراکه غریبان به مرور متوجه «نقاط ضعف و نداشته‌های» خود در برابر مسلمانان شدند.

این روند تا فتح قسطنطنیه (به سال ۱۴۵۳ م یا ۸۵۷ ق) (← عسانی، ۱۳۷۵) ادامه داشت. در این زمان، غرب قرون وسطی را پشت سر می گذاشت و آغاز دوران رنسانس را تجربه می کرد. دنیای مسیحیت با جهان اسلامی مواجه شده بود و البته یکی از ریشه‌های

رنسانس همین تلاقی است، تأثیری که بعدها با ترجمه متون اسلامی به زبان‌های اروپایی و تأسیس نخستین دانشگاه‌های غربی روند تکامل‌یافته‌تری یافت (← مجتهدی، ۱۳۷۹).
دوم) مسلمانان هم قدرت و هم نظام‌های اجتماعی و مدنی نیرومندی داشتند و دنیای غرب و صلیبیون مهاجم چندان جاذبه‌ای برای آنان ایجاد نمی‌کرد.
سوم) مردم مسلمان در کشورهای مسلمان‌نشین از تأثیر فرهنگی و یا سیاسی غربیان به‌دور بودند و چندان تمایلی بدان دیار نداشتند. با گذشت زمان، چنین روندی ثابت نماند و تأثیر فرهنگی و سیاسی غرب در دوره صفویان در ایران و در دوره عثمانیان در غرب جهان اسلام نمایان شد و رفته‌رفته در سده‌های بعد بیشتر شد (← رانسیمان، ۱۳۷۱؛ رشاد، ۱۳۷۳؛ ناصح علوان، ۱۳۸۸؛ نظری، ۱۳۸۹).

مرحله سوم

در مرحله سوم، که «دوران مدرنیته غربی» است، چند اتفاق مهم رخ داد که بدین شرح است:
اول) غرب یک‌پارچه خود را بازیابی و بازخوانی کرد. این درحالی بود که سه امپراتوری بزرگ اسلامی، صفویه و عثمانی و گورکانی، در جبهه واحد سیاسی و فرهنگی قرار نداشتند و چه‌بسا که نیروی نظامی و سیاسی و فرهنگی خود را در جهت تضعیف یکدیگر به‌کار می‌انداختند (← رئیس‌نیا، ۱۳۸۵؛ بلوریان، ۱۳۸۵؛ فرهادمعمد، ۱۳۸۴؛ جیواد، ۱۳۸۷).

دوم) با شروع انقلاب انگلستان و سپس انقلاب فرانسه (طی قرون هفدهم و هجدهم میلادی) (← روده، ۱۳۸۰؛ کورزین، ۱۳۸۹؛ رادگان، ۱۳۴۶؛ دوئل، ۱۳۸۹؛ پزشکزاد، ۱۳۸۱) و به‌آرامش رسیدن نسبی هرچه بیشتر رنسانس از یک‌سو، و تزلزل و انحطاط در نظام‌های مدنی و اجتماعی مسلمانان از سوی دیگر، کم‌کم کفه تعادل و توازن این ترازو به‌هم خورد و آنچه دست‌کم در دوران قاجار، به‌ویژه بعد از جنگ‌های ایران و روس، سهم ما ایرانیان شد، برتری غربیان و نفوذ پنهان و آشکار آنان در ابعاد مختلف زندگی ایرانیان بود. این نفوذ پنهان و آشکار چند ویژگی داشت:

۱. دخالت و حضور غرب در ایران که ابتدا «سیاسی» و توأم با قدرت و توانمندی‌های مادی بود؛
۲. این نفوذ نه به‌طور طبیعی و بر اثر تماس علمی و فرهنگی، بلکه در سایه «سیاست‌های استعماری» دولت‌های مغرب‌زمین صورت گرفت؛
۳. این نفوذ امتیازهای تجاری و اقتصادی خاصی را به‌همراه داشت؛ ازجمله به‌دست گرفتن

بازار و نبض اقتصادی دولت‌های دیگر به‌ویژه ممالک اسلامی. البته نباید از یاد برد که طی این تجارت، کالاها و دستاوردهای مادی و صنعتی غرب رفته‌رفته چشم‌ها را خیره و افکار را به‌کلی آشفته کرد؛

۴. نقش دانش در مرحله‌ای بعد از این سه ویژگی تجاری، سیاسی، و استعماری قرار داشت و این بار نقش دانش نه به‌لحاظ زمانی، بلکه به‌علت نسبت و نگرش معادله‌ خاصی بود که غربیان در تعریف خود از شرق و در نگاه خود به آن داشتند.

سوم) تعامل غرب با دنیای اسلام نه فقط بر نخبگان و اندیشه‌ورزان، بلکه بر زندگی و آداب و رسوم مردم عادی هم تأثیر داشت و این تأثیر در دوران قبل از مشروطه ابتدا «پنهان» و بعد از مشروطیت به‌صورت «آشکار» و در آستانه حکومت پهلوی‌ها به‌شکلی کاملاً مهاجم و گسترده به منصه ظهور رسید (← نجفی و دیگران، ۱۳۸۷؛ گروه تاریخ و اندیشه معاصر، ۱۳۸۷؛ مشکى، ۱۳۸۸؛ باریبه، ۱۳۸۳).

البته با مفقودشدن و ضعف و سستی نظام‌های مدنی و اجتماعی اسلامی بر اثر این نفوذ فزاینده دنیای غرب، نوعی «بیداری اسلامی»^۳ (نجفی، ۱۳۸۷؛ عمران درگاهی، ۱۳۸۱؛ ناصح‌علوان، ۱۳۸۹؛ الدقی، ۱۳۸۴؛ قرضاوی، ۱۳۸۰) و سپس «نهضت‌های بیدارگرایانه اسلامی» ظهور کرد که مقاومت ذاتی و درونی دنیای اسلام را، به‌طور عام، و ایران اسلامی شیعی را، به‌طور خاص، دربر می‌گرفت. در این مرحله، بیداری اسلامی و سپس، در مرحله تکامل یافته‌تر، نهضت‌ها و جنبش‌های اسلامی جبران‌کننده فقدان و یا ضعف مدنیت و نظام‌های سیاسی و اجتماعی بومی و اسلامی شدند. این روند تا انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ ادامه یافت و به نظام سیاسی اسلامی نوینی انجامید.

با این دیدگاه در این مقطع، یعنی مدرنیته و غرب، به سه مرحله در طرف دوم معادله، یعنی ایران ادامه یافت که چنین دسته‌بندی می‌کنیم:

مرحله اول) نظام‌های مدنی و اجتماعی بومی و اسلامی از دوران صفوی تا قبل از جنگ‌های ایران و روس.

مرحله دوم) بیداری اسلامی و جنبش‌ها و نهضت‌های اسلامی بعد از جنگ‌های ایران و روس تا امروز که در قالب پنج جنبش و نهضت بزرگ نمایان شده است: قیام تحریم تنباکو (← اصفهانی کربلایی، ۱۳۸۲؛ نجفی و جعفریان، ۱۳۷۳)، نهضت و نظام مشروطیت (← جعفریان، ۱۳۶۵؛ نجفی، ۱۳۸۷؛ رضوانی، ۱۳۸۱؛ نجفی و فقیه حقانی، ۱۳۸۸) نهضت ملی‌شدن صنعت نفت، قیام پانزدهم خرداد ۱۳۴۱، و انقلاب اسلامی ۱۳۵۷.

مرحله سوم) نظام مدنی اسلامی نوین از ۱۳۵۷ تاکنون. آنچه در این نگاه حاصل می‌شود خلاصه تلاقی «سنت ما» در یک طرف معادله در برابر شکل‌گیری و توسعه مدرنیته در شرق، به‌خصوص در ایران، است. آنچه در این پژوهش مهم است آن‌که در وضعیت جدید تلاقی دنیای اسلام و غرب، که از قرن گذشته آغاز شده است، غرب به‌سبب استعمار و تفوق در تکنولوژی، خود را دارای تمدن برتر و تفکر مطلق می‌دیده است. در این برتری، که غرب برای خود قائل بود، انقلاب اسلامی ایران، مولود بیداری اسلامی، پای در عرصه حیات و معادلات جهانی گذاشت و فصل جدیدی را در نسبت اسلام و غرب گشود. ظرفیت‌سازی‌های انقلاب اسلامی هرچه بیشتر به چالش و تقابل عمیق اسلام و غرب تا سطح تمدنی می‌تواند به پیش برود.

انقلاب اسلامی ایران و «نسبت جدید» با وضع کنونی عالم

انقلاب اسلامی زمانی پا به صحنه عالم و تأثیر در آن گذاشت که دو نگاه متفاوت غربی در دو دیدگاه مارکسیسم و لیبرالیسم خلاصه می‌شد. دو نگاهی که به یک آب‌شخور می‌رسیدند؛ و آن نگاه «قدسیت‌زدایی» و البته مادی و قدرت‌مدارانه به عالم، انسان، و هستی بود. در این نگاه سلطه‌گرانه، شرق و کشورهای اسلامی و اصولاً عالم غیرغربی باید برای ابراز وجود و شناخت خود به غرب می‌نگریست و یا از آن مدد می‌گرفت. انقلاب اسلامی، در همان بدو ظهور و حضور خود، این سیطره و اسطوره پنهان را شکست و به مقابله فکری و نظری با جهان غرب برخاست.

تمامی سخنان و رهنمودهای امام (ره)، از همان لحظه تکامل «بیداری اسلامی شیعی» در دهه ۱۳۴۰ تا آمدن به ایران و تا ده سال بعد از آن، مبارزه با نگاه غربی در هویت‌بخشی به شرق بود. امام نه‌تنها تعریف جدید و حیات‌بخشی را از اسلام ارائه کرد، اسلامی که مستشرقان و دانشمندان غربی کم‌کم آن را جزئی از حاشیه تاریخ غرب معرفی می‌کردند، بلکه تعریفی جدید و «صورت مسئله‌ای ویژه» درمورد کل عالم، روابط، ماهیت شرق و غرب، سیر تحول، جایگاه و نسبت هریک ارائه کرد.

درحقیقت از همان گام اول، امام (ره) ذات این حرکت را تغییر «نسبت» بین نگاه غربی با شرق قرار داد و بر تمامی برنامه‌ها و سیر حرکت و مطالعات پیشین و نظریه‌های قراردادی خط بطلان کشید.

امام (ره) برای اثبات و تکامل هویت اسلامی ایران با هویت غربی ساخته‌شده طی چند

دهه، به خصوص از مشروطیت به بعد، به مبارزه برخاست و شاید همین ذات و خط مبارزه باشد که غربی‌ها به آن «بنیادگرایی» می‌گویند و همواره خواهان زدودن آن از ایران و از انقلاب اسلامی‌اند.

البته این خط سیر و تفکر امام (ره) و انقلاب اسلامی نباید با جریان مشابه در جهان کنونی، به خصوص تفکر «القاعده» و برخی جریان‌های هم‌سو، اشتباه گرفته شود، زیرا این جریان‌ها هرچند در پی «هویت‌یابی جدیدی» برای خودند، که در مقطعی خود غربی‌ها در شکل‌گیری روند سیاسی آنان مؤثر بوده‌اند، ولی این هویت‌یابی برای این نگرش جدید در «دنای اسلامی غیرشیعه»، چون بدون «هویت‌یابی تاریخی» و «شناخت‌شناسی عمیق» صورت می‌گیرد، در آمال و افق دوردست خود توان ایجاد نظام سیاسی و از آن مهم‌تر «نظریه تمدنی» را ندارند. دو عنصر «نظام‌سازی» و «تمدن‌یابی» را به وضوح می‌توان در اندیشه انقلاب اسلامی ایران و تفکر امام خمینی (ره) مشاهده کرد؛ به خصوص که این هویت و تمدن با آمال تاریخی و با پیشتازی و محوریت ایرانیان و در کشور ایران همراه شده است.

تزلزل در دنیای «تک‌ساحتی غرب» از مفاهیم مهم دیگری بود که انقلاب اسلامی در مقابل دنیای غرب مطرح کرد و با آن چالش ایجاد کرد. جهان غرب، که مدعی بود سعادت و کمال انسان را با این نگرش اصالتاً مادی می‌تواند تأمین کند، در مقابل انقلاب اسلامی با «اندیشه چندساحتی» و طرح «مدینه و مدینتی چندبعدی» قرار گرفت که از مفهوم «سعادت و ترقی» و انسان و «کمال» تعاریف و تعبیر و آمال جدیدی را ارائه می‌داد. این اندیشه چندساحتی به خوبی ذات غرب را به نقد کشید و به درستی نشان داد در کشورهای اسلامی، به ویژه ایران، نظام علمی و شرایط پیشرفت فراهم نشده است و باید چگونه تجزیه و تحلیل شود و ریشه عقب‌ماندگی در جوامع مسلمان‌نشین را می‌توان از چه زاویه دیدی نگریست. درحقیقت، انقلاب اسلامی بنیاد و ریشه‌ای را آشکار کرد که، بر اثر غلبه «ساحت غربی»، تفکر، و تمدن ده‌ها سال مستور مانده بود. با رفع این مستوری، شرایط و لوازم و نظامات ریشه‌ای فراهم شد. با رسوخ هرچه بیشتر اندیشه اسلامی امام (ره) و تکامل انقلاب اسلامی، این ابعاد «چندساحتی» اندیشه انقلاب اسلامی به دنیای «تک‌ساحتی» و سراسر غرق در مادیات و خالی از حضور معنا و روح بیشتر نفوذ می‌کرد. حاصل این رسوخ نوعی «بیداری اسلامی» در ابعاد گوناگون بود. درحقیقت، کشورهای اسلامی در آینه تمام‌نمای انقلاب اسلامی نه تنها توانستند به طور واقعی خود را ارزیابی کنند، بلکه از فاجعه و بلایی که ده‌ها

سال بود بر سر آنان آمده بود، بهتر و درست‌تر آگاه شدند. این آگاهی به صورت انقلاب‌های مردمی و یا تشکل‌های سیاسی و علمی و فرهنگی نمایان شد.

این مجموعه آگاهی‌بخش را می‌توان در مقوله دیگری هم بررسی کرد و آن مقوله «هویت» (← ولایتی، ۱۳۷۸؛ محمدشاهی، ۱۳۸۵؛ کجویان، ۱۳۸۴؛ نجفی، ۱۳۹۰) است. «هویت ملی» و یا «هویت اسلامی» که با ندای انقلاب اسلامی راه و مسیر خود را از نگاه غربی در عالم جدا کرد. این دو مقوله که قبل از انقلاب اسلامی در شکل مخرب «ناسیونالیسم» (← غلامی، ۱۳۸۴؛ دی. اسمیت، ۱۳۸۳؛ کاتم، ۱۳۷۱؛ ابریشمی، ۱۳۷۳) و در قالب «سکولاریسم» (← سبحانی، ۱۳۹۰؛ کمالی اردکانی، ۱۳۸۶؛ نجفی، ۱۳۷۵؛ پارسانیا، ۱۳۸۵؛ اسدی‌نسب، ۱۳۸۶؛ مریجی، ۱۳۸۲) مطرح می‌شد محل پرسش جدی و نفی و نقد اندیشه انقلاب اسلامی واقع شد. اساس این نقد و پرسش نیز به مقوله و مسئله هویت ذاتی و هویت تاریخی جوامع اسلامی بازمی‌گشت. هویتی که در ذات آن، بیش از همه چیز، مذهب و آموزه‌های دینی مهم‌ترین عامل وحدت‌بخش و تعالی‌دهنده جامعه اسلامی معرفی شده و طی قرون متمادی حیات آن جوامع را تضمین کرده است. انقلاب اسلامی نه تنها این آگاهی‌بخشی تاریخی را در مقوله مذکور به‌خوبی نشان داد، بلکه به آنان چگونگی «تنظیم و تثبیت» با دنیای کنونی را هم آموخت. به‌خوبی می‌دانیم که قبل از انقلاب اسلامی، دو ایدئولوژی «لیبرالیسم» و «سوسیالیسم» توانستند، بعد از شکست ایدئولوژی‌های فاشیسم و نازیسم، بیش از نیم‌قرن جهان را تحت سیطره خود قرار دهند. ناکارایی و سست بودن مبانی هریک از این دو، طی نیم قرن، توسط دیگری مطرح و در سطح گسترده تبلیغ می‌شد. از آن‌جا که این نقد و نظرها به‌رغم تفاوت نوع ادبیات و فرهنگ سیاسی مارکسیسم و لیبرالیسم به‌نظر متمایز می‌آمد، به‌علت بافت «تک‌ساحتی» هریک، تأثیر چندانی نمی‌توانست در کل عالم داشته باشد. پدیده انقلاب اسلامی، به‌علت جوهره و ویژه خود، شرایطی را ایجاد کرد که، در افق و ساحت نظری آن، این دو اندیشه به‌چالش کشیده شد. اردوگاه فکری سوسیالیسم به‌علت ذات الهی انقلاب اسلامی ابتدا از نظر فرهنگی، اقتصادی و مبانی نظری مورد نقد و نفی واقع شد، سپس این نقد و نظر به حوزه سیاست، اندیشه‌ها و روابط بین‌المللی رسید. برخلاف لیبرالیسم که به‌سبب ذات تهاجمی و شرایط ویژه امریکا ابتدا از نظر سیاسی مورد نقد واقع شد و رفته‌رفته به ابعاد فرهنگی و مبانی آن رسید.

از دو پدیده واسطه‌ای نباید غفلت کنیم و آن اندیشه‌های بینابینی بود که در این صورت مسئله ارائه می‌شد. اندیشه‌هایی که بین اسلام و سوسیالیسم از طرفی و اسلام و

لیبرالیسم از منظر دیگر تشابهات و ارتباطاتی می‌دیدند و سعی در آشتی دادن و ایجاد شرایطی در هر دو حوزه می‌کردند. این امر، که معمولاً به «انضمامی‌شدن» اسلام و نه غرب منجر می‌شد، تاریخ ایران را از دوران مشروطیت به بعد مورد پرسش و نقد جدی قرار می‌داد.

باید گفت قدرت فکری و استقلال و ثبات ریشه‌ای انقلاب اسلامی این‌بار، به قصد انضمامی‌کردن مفاهیم غربی و نه التقاط با آن، به صحنه اجتماعی و فرهنگی و سیاسی وارد شد و گام اول را در «انضمامی‌کردن نظریه جمهوری» به مفهوم سنتی «ولایت» برداشت. البته این سیر اولیه تا امروز همچنان مهم‌ترین مسئله نظری نظام اسلامی و مباحث فکری آن است؛ مباحث مهمی نظیر «اقتصاد اسلامی»، «بانک‌داری اسلامی»، «مردم‌سالاری دینی» (← مصباح یزدی و نوروزی، ۱۳۸۸؛ وحیدی‌منش، ۱۳۸۴؛ افروغ، ۱۳۸۹؛ میرعلی، ۱۳۸۵؛ سالاری، ۱۳۸۰؛ خرم شاد، ۱۳۸۵)، «دانشگاه اسلامی» و حتی خود مفهوم نظام اسلامی را نیز تحت الشعاع موضوع و صورت مسئله مهم خود قرار می‌دهد.

به نظر می‌رسد با حذف رقبای گوناگون از صحنه بین‌المللی و سیاسی و حتی فکری، مثل حذف مارکسیسم و نظریات واسطه‌ای برآمده از آن، این دو تفکر یعنی دو تفکر انضمامی‌دیدن غرب و یا «التقاطی و تفاهمی‌کردن» مفاهیم آن همچنان مهم‌ترین صورت مسئله‌ای است که به دهه سوم انقلاب اسلامی کشیده شده است؛ نخست، مفاهیم غربی به «استخدام» اندیشه اسلامی درخواهند آمد، دوم این دو حوزه فکری سعی در ایجاد «تفاهم» و یافتن اشتراک‌های خود دارند. اندیشه‌های امروز با این دو تفکر به‌خوبی شناخته‌شدنی‌اند. تقسیم‌بندی اصلاح‌طلبان، نظریه گفت‌وگوی تمدن‌ها، نظریه جنگ تمدن‌ها، نظریه جهانی‌شدن و نظریات هویت ملی همگی در افق بحث گفته‌شده به‌خوبی می‌توانند بازبینی، بازیابی، و بازسازی شوند.

انقلاب اسلامی در واپسین سال‌های دهه سوم و دهه چهارم خود بین دو تفکر «استخدامی» یا «انضمامی» یا «التقاط و تفاهم» به کدام سو می‌رود؟ به نظر می‌رسد این پرسش به پیش‌فرضی اساسی بازمی‌گردد که انقلاب اسلامی در زایش اندیشه‌های نو از دل سنت و ارزش‌های دینی توفیق بیشتری حاصل می‌کند و طرحی نو را در عالم جدید ایجاد کرده است که در این طرح نو دو قسمت عمده از تمدن و عالم غرب ارزیابی مجدد شد:

۱. محدوده سیاسی و سلطه‌گرایانه غرب؛

۲. محدوده علمی و پیشرفت و توسعه دنیای جدید.

در قسمت اول، انقلاب اسلامی خیلی زود توانست وارد میدان عمل سیاسی و اجتماعی

شود و آشکارا، توانست تمام ابعاد این سلطه‌گری را نشان دهد، اما در ادامه انقلاب و در تکامل آن بررسی قسمت دوم در حرکتی آرام و با روند و دقت بیشتری دنبال می‌شود. انقلاب اسلامی به‌خوبی نشان داد «مدرنیته و عالم مدرن» برخلاف ادعای خود، که می‌تواند تمام سطوح ادراک بشری را بفهمد و همه‌چیز را جزئی از وجود و هستی خود کند، نبوده است، بلکه فقط به قسمتی از تاریخ، آن هم در محدوده‌ای خاص در غرب، تعلق دارد. درحقیقت، انقلاب اسلامی توانست نشان دهد غرب و حواشی آن متعلق به فرهنگی خاص، شرایطی خاص و برآمده از اصول ویژه و معین است و متعلق به بشریت نیست. بدین ترتیب، داعیه «کمال‌داشتن» و «جهانی‌بودن» و فراگیرکردن برای همه زمان‌ها و مکان‌ها را ندارد. این تفکر روپیده از بطن انقلاب اسلامی به‌معنای اعلان جنگ دائمی و چالش همیشگی در دهه‌های بعدی دنیای اسلامی با غرب است و عدول از آن به‌معنای پایان انقلاب اسلامی و ضمیمه‌شدن انقلاب اسلامی و جهان اسلام به حاشیه غرب خواهد بود. به‌نظر می‌رسد این سطح از انقلاب اسلامی برخی از متفکران غربی را، مانند میشل فوکو، وامی‌دارد تا به پدیده انقلاب اسلامی به‌عنوان انقلابی بعد از مدرنیته نظر افکنند و عمده وحشت غرب از بیداری اسلامی و اصالت حاصل از انقلاب اسلامی در این چالش جدید و عمیق با دنیای غرب دیده می‌شود.

حاصل منطقی این قول به زبان فلسفه تاریخ نقد این جمله است که «غایت تاریخ پدیدآمدن تمدن کنونی است». با وقوع انقلاب اسلامی، این غرب بود که مورد ارزیابی قرار گرفت، این بار اسلام بود که «نسبت» خود را با غرب می‌سنجید و وابستگی آن را به فرهنگی خاص و شرایطی ویژه و محدود مورد نقد و پرسش جدی قرار می‌داد. تمدن اسلامی راهی جدای از تمدن غربی را طی خواهد کرد و از آن بالاتر در نظریه شیعی، تمدن اسلامی این سخن را بیان می‌کند که، در عصر غیبت، منتظر حقیقی کسی است که کمال و آینده درست و ایدئال را برای بشریت در عصر ظهور و مهدویت خواهد دید. این نظریه چنین بازتاب خاصی در میان شیعیان خواهد داشت: «آینده جهان و تمدن بشری از آن ماست».

با توجه به مطالب مذکور، می‌توان به چند فراز از دیدگاه‌های مقام معظم رهبری درباره این صورت مسئله و طرح آن در ابعاد بیداری اسلامی توجه کرد.

آیت‌الله خامنه‌ای در دیدار مسئولان نظام در تاریخ ۱۳۸۳/۰۸/۰۶ بیداری اسلامی را یک «فرهنگ جدید»، یک «فکر جدید»، و یک «مسیر جدید» برای بشریت می‌داند (آیت‌الله

خامنه‌ای، ۱۳۸۳) که پس از چند قرن انحطاط، بیدار شده و در پی احیای هویت اسلامی خویش است. ایشان در پیامی به حجاج بیت‌الله الحرام در تاریخ ۱۳۷۰/۰۳/۲۶ می‌فرمایند:

امروز که ملت‌های مسلمان، پس از چند قرن انحطاط و رکود و ذلت، در چهار گوشه جهان اسلام، به بیداری و قیام‌الله گراییده‌اند (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۷۰).

امروز بیداری اسلامی، در کشورهای گوناگون و بیداری روح معنویت در سرتاسر جهان، موهون انقلاب اسلامی است (همان).

این تأثیر به حدی بوده که می‌تواند به تشکیل نظام سیاسی منجر شود و از سطح نهضت خارج شود. مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه در تاریخ ۱۳۷۴/۱۱/۲۰ می‌فرمایند:

در بسیاری از کشورهای دیگر دنیا، به برکت همین احساس هویت و بیداری اسلامی که این انقلاب به‌وجود آورد، امروز جمعیت‌های اسلامی حضور دارند، قوی‌اند و برای خودشان آینده دارند. اگر بگذارند، احتمال دارد دولت هم تشکیل دهند (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۷۴).

تأثیر بزرگ انقلاب در جریان بیداری اسلامی «ایجاد یک فرهنگ» بود که بدین‌وسیله توانست جریان بیداری اسلامی را، در تفکر اسلامی و جهان اسلام، ماندگار کند. مقام معظم رهبری در دیدار با دانشجویان دانشگاه شهید بهشتی در تاریخ ۱۳۸۲/۰۲/۲۲ می‌فرمایند:

انقلاب اسلامی فقط این نبود که دگرگونی‌ای در داخل کشور ایجاد کند؛ علاوه‌بر این، یک فرهنگ خلق کرد؛ فرهنگی که در همه کشورهای اسلامی به‌طور متفاوت، در بعضی کشورها خیلی شدید، در بعضی کشورها با شدت کمتر، اثر خودش را در ذهن‌ها، به‌خصوص ذهن جوانان و روشنفکران و دانشگاهیان گذاشت. بلاشک، شما از گرایش‌های قشر جوان در کشورهای اسلامی نسبت به انقلاب، امام و ارزش‌های ملت ایران و ایستادگی‌اش مطالبی شنیده‌اید، اما یقیناً آنچه شنیده‌اید، به‌مراتب کمتر از چیزی است که درواقع وجود دارد. در طول این بیست و یکی دو سال به‌مرور، تفکر اسلامی، فکر بیداری اسلامی و بازگشت و تمسک به اسلام، در ذهن‌ها به‌صورت اندیشه‌ای ماندگار درآمده است (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۸۲).

تمدن اسلامی پویا بوده و امروز هم این تمدن تحقق‌پذیر است و اساساً آرمان مهدویت شیعی این امر را نمایندگی می‌کند، اما این مهم به‌سادگی به‌دست نمی‌آید و نمی‌توانیم منتظر بمانیم که دنیای غرب و تمدن مادی خودبه‌خود رو به افول برود، چراکه احیای تمدن اسلامی فقط با افول تمدن غربی ممکن نیست و این احیا حتماً در زمینه مدنی و اجتماعی محتاج به انقلاب است. این‌جاست که ما اندیشه امام(ره) و مقام معظم رهبری را می‌توانیم محملی

بدانیم برای ارتباط میان تمدن گذشته و تمدن آینده به وسیله یک انقلاب بزرگ اسلامی و حضور نهضت‌های قدرتمند مرتبط با آن. آیت‌الله خامنه‌ای در این باره گفت:

اسلام محوری، استقلال سیاسی، مردم‌سالاری، خودباوری علمی و اعتماد به نفس ملی، عظمت‌یافتن ایران در جهان، مبارزه با تهاجم فرهنگی، وقتی در یک کشور این پایه‌ها گذاشته شد، آن‌گاه این ملت می‌تواند امیدوار باشد که بر روی این پایه‌ها، بنای یک تمدن جدید و عظیم را می‌تواند پایه‌گذاری کند. هر کدام از این خصوصیات به نحوی جلب نظر ملت‌ها را می‌کند. ملت‌های دیگر نگاه می‌کنند، می‌بینند، مجذوب می‌شوند، تحسین می‌کنند که البته از همه مهم‌تر، همان مسئله استقلال سیاسی و ایستادگی در مقابل زورگویی دشمنان است (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۸۹).

برای این ملت، قضیه بنای یک نظام و تمدن اسلامی و یک تاریخ جدید، قضیه‌ای جدی است. آن را جدی بگیرید. یک وقت در کشوری یکی کودتا می‌کند و نظامی بر سر کار می‌آید. آن نظام چند صبحی هست، بعد هم می‌رود یا یکی دیگر از او تحویل می‌گیرد و همه چیز به حال اول برمی‌گردد. یک وقت قضیه این گونه است و این همه نقل ندارد. آنچه در ایران اتفاق افتاد، مسئله یک حرکت عظیم در مقیاس جهانی است (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۷۳).

نتیجه‌گیری

با توجه به مباحث مذکور که آن‌ها را در ذیل دو عنوان و موضوع تحقیقی از هم تفکیک و بررسی کردیم، یعنی: ۱. تحول تاریخی و تلاش ادوار تمدن اسلام و غرب؛ ۲. نسبت انقلاب اسلامی و وضعیت کنونی عالم. می‌توان این دو بخش را در قالب نظریه فلسفه تکاملی بیداری اسلامی بازخوانی کرد. در این بازیابی جدید و تلاقی تمدن اسلام و غرب، انقلاب اسلامی وضعیت خاصی را ایجاد کرده که در سه عنوان قابل بررسی است:

الف) نهضت‌ها و جنبش‌ها و قیام‌های مردمی؛

ب) الگوی نظام‌سازی دینی که مردم‌سالاری دینی نقطه عطف آن است؛

ج) چشم‌انداز تمدن نوین اسلامی.

به‌خوبی معلوم است ظرفیت‌سازی تمدنی که در جهت بیداری اسلامی در پی الگوی نظام‌سازی مطرح می‌شود به نحوی است که مطلق و کمال‌بودن تمدن مادی غرب را به‌چالش می‌کشد و این مسئله در حقیقت فلسفه اسلامی و به‌عنوان نوعی جوهره افول‌یابنده تمدن غربی در خور فهم و نظر می‌نماید.

پی‌نوشت

۱. باید این نکته را هم مدنظر داشت که تمدن غرب نه تنها ساحت مادی آن غلبه و سیطره کامل بر ذات آن دارد، بلکه اصولاً خود را تمدنی بی‌رقیب و مطلق می‌داند و حیات و زندگی برای سایر تمدن‌ها قائل نیست.
۲. البته مسئله غرب عالم اسلامی در زمان مذکور و فتوحات مسلمین در اسپانیا و اندلس و شمال آفریقا، از جمله مواردی است که باید درباره آن جداگانه تأمل کرد.
۳. نظریه بیداری اسلامی که با عبارات احیای اسلام، احیای تفکر دینی، بنیادگرایی، اصلاح‌طلبی، النهضة الاسلامیه، اليقظة الاسلامیه و موارد مشابه از آن یاد شده، از مهم‌ترین و اساسی‌ترین مسائل در جهان اسلام، خاورمیانه، و عرصه بین‌المللی است. این خیزش را می‌توان هم‌زاد با خلقت آدمی دانست که براساس این تلقی، اصل هبوط انسان به زمین بر مبنایی اصلاح‌گرایانه در جوهره تکامل انسان استوار است و ارسال رسولان و پیشوایی معصومان همگی بر همین مینا و محور ترسیم شده است. به باور صاحب‌نظران، ریشه‌های حرکت بیداری اسلامی به حدود دو قرن پیش بازمی‌گردد و در این دو قرن فرازونشیب‌های بسیاری را پشت‌سر گذاشته است. ابتدا، این حرکت محدود به مناطق خاص جغرافیایی بوده، اما طی چند دهه گذشته دامنه آن به سراسر دنیای اسلام کشیده شده و از شرق آسیا تا جنوب و غرب آفریقا، حتی اقلیت‌های مسلمان در کشورهای غیر مسلمان، گسترش یافته است.

منابع

- آراسته‌خو، محمد (۱۳۷۹). پژوهشی/اجمالی در واداری غرب نسبت به شرق به‌ویژه اسلام و ایران در حوزه علم، معرفت و دانایی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- آیت‌الله خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۸۳). پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری، <http://www.leader.ir>
- آیت‌الله خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۷۰). پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری، <http://www.leader.ir>
- آیت‌الله خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۷۳). پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری، <http://www.leader.ir>
- آیت‌الله خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۸۹). پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری، <http://www.leader.ir>
- آیت‌الله خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۸۲). پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری، <http://www.leader.ir>
- آیت‌الله خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۷۴). پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری، <http://www.leader.ir>
- ابریشمی، عبدالله (۱۳۷۳). نقد و بررسی ناسیونالیسم (ملی‌گرایی)، تهران: نگارنده.
- اسدی‌نسب، محمدعلی (۱۳۸۶). سکولاریسم از منظر قرآن، قم: دفتر نشر معارف.
- اصفهان‌کی کربلایی، حسن (۱۳۸۲). تاریخ دحانیه، به‌کوشش رسول جعفریان، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- افروغ، عماد (۱۳۸۹). احیاءگری و مردم‌سالاری دینی، تهران: سوره مهر.

- باربیه، موریس (۱۳۸۳). *مدرنیته سیاسی*، ترجمه عبدالوهاب احمدی، تهران: آگه.
- بلوریان، رضا (۱۳۸۵). *بررسی علل اختلافات ایران و عثمانی در دوره قاجار*، همدان: برکت کوثر.
- پارسا، حمید (۱۳۸۵). *سکولاریسم، مبانی معرفتی و سیمای اجتماعی سکولاریسم و معنویت*، تهران: نشر و پژوهش معناگرا.
- پژشک‌زاد، ایرج (۱۳۸۱). *مروری در تاریخ انقلاب فرانسه (از ۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹ تا کودتای ناپلئون)*، تهران: آبی.
- جعفریان، رسول (۱۳۶۵). *دخالت انگلیس در واقعه مشروطه*، قم: انصاریان.
- جعفریان، رسول (۱۳۷۰). *دین و سیاست در دوره صفویه*، قم: انصاریان.
- جیواد، میرسعید (۱۳۸۷). *روابط ایران و عثمانی (از آق‌قویونلو تا جنگ چالدران)*، خوی: قراقوش.
- خرم‌شاد، محمدباقر (۱۳۸۵). *مردم‌سالاری دینی*، تهران: دفتر نشر معارف.
- الدقی، حسن (۱۳۸۴). *ویژگی دورنمای استراتژی بیداری اسلامی در بیست‌وپنج سال آینده*، ترجمه عبدالعزیز سلیمی، تهران: احسان.
- دویل، ویلیام (۱۳۸۹). *انقلاب کبیر فرانسه*، ترجمه حسین فهیمی‌راد و ثمن نبی‌پور، تهران: افق.
- دی. اسمیت، آنتونی (۱۳۸۳). *ناسیونالیسم: نظریه، ایدئولوژی، تاریخ*، ترجمه منصور انصاری، تهران: مؤسسه مطالعات ملی، تمدن ایرانی.
- رئیس‌نیا، رحیم (۱۳۸۵). *ایران و عثمانی در آستانه قرن بیستم*، تهران: مینا.
- رادگان، عبدالرحیم (۱۳۴۶). *انقلاب کبیر فرانسه*، تهران: علمی.
- رانسیمان، استیون (۱۳۷۱). *تاریخ جنگ‌های صلیبی*، ترجمه منوچهر کاشف، تهران: علمی و فرهنگی.
- رحیمی، بروجردی، علیرضا (۱۳۸۸). *جهانی‌سازی*، تهران: دانشگاه تهران.
- رشاد، محمد (۱۳۷۳). *جنگ‌های صلیبی*، تهران: اندیشه.
- رضوانی، محمداسماعیل (۱۳۸۱). *انقلاب مشروطیت ایران*، تهران: علمی و فرهنگی.
- روده، جرج (۱۳۸۰). *انقلاب کبیر فرانسه و پیامدهای جهانی آن*، ترجمه مجید امین‌مؤید، تهران: اشاره.
- سالاری، احمد (۱۳۸۰). *مردم‌سالاری در نهج‌البلاغه با تأکید بر آرای امام خمینی (ره)*، قم: میثم تمار.
- سبحانی، محمدتقی (۱۳۹۰). *آیین عرفی: جستارهایی انتقادی در بنیادهای سکولاریسم*، به اهتمام مهدی امیدی، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، معاونت پژوهشی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- شریف، م. م. (۱۳۶۲). *تاریخ فلسفه در اسلام*، ج ۱، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- عسانی، یوسف عبدالکریم (۱۳۷۵). *فتح القسطنطنیه، مراجعه و ترقیق زهیر مصطفی یازجی*، حلب: دارالقلم العربی.
- العش، یوسف (۱۳۷۲). *کتابخانه‌های عمومی و نیمه عمومی عربی در قرون وسطی (بین‌النهرین، سوریه و مصر)*، ترجمه اسدالله علوی، مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- عمران‌درگاهی، علی (۱۳۸۱). *انقلاب اسلامی و بیداری اسلامی در جهان*، تهران: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
- غلامی، حیدر (۱۳۸۴). *بررسی ناسیونالیسم از دیدگاهی تاریخی و اسلامی*، تهران: افق علم.
- فرهادمتمد، محمود (۱۳۸۴). *تاریخ روابط سیاسی ایران و عثمانی*، تهران: روابط ایران و عثمانی در عهد صفویان، عباس پورایران، مشهد: دستور.

- قرضاوی، یوسف (۱۳۸۰). *بیداری اسلامی و بیم و امیدهای آن*، ترجمه زاهد ویسی، تهران: احسان.
- کاتم، ریچارد (۱۳۷۱). *ناسیونالیسم در ایران*، ترجمه احمد تدین، تهران: کویر.
- کچویان، حسین (۱۳۸۴). *تطورات گفتمان‌های هویتی ایران: ایرانی در کشاکش با تجدد و مابعد تجدد*، تهران: نشر نی.
- کچویان، حسین (۱۳۸۹). *نظریه‌های جهانی‌شدن: پیامد چالش‌های فرهنگ و دین*، تهران: نشر نی.
- کمالی اردکانی، علی‌اکبر (۱۳۸۶). *بررسی و نقد مبانی سکولاریسم*، تهران: دانشگاه امام صادق (ع) و پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- کورزین، فیلیس (۱۳۸۹). *انقلاب فرانسه*، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس.
- گروه تاریخ و اندیشه معاصر (۱۳۸۷). *تشیع و مدرنیته در ایران معاصر*، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- متز، آدام (۱۳۶۲). *تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری*، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران: امیرکبیر.
- مجتهدی، کریم (۱۳۷۹). *مدارس و دانشگاه‌های اسلامی و غربی در قرون وسطی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- محمدشاهی، حجت‌الله (۱۳۸۵). *تأملی در هویت و اقسام آن*، تهران: جوان پویا.
- مددپور، محمد (۱۳۸۸). *حکمت دینی و یونان‌زدگی در عالم اسلامی از آغاز تا عصر ابن‌خلدون*، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی و شرکت چاپ و نشر بین‌الملل.
- مریجی، شمس‌الله (۱۳۸۲). *سکولاریسم و عوامل اجتماعی شکل‌گیری آن در ایران*، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- مشکی، مهدی (۱۳۸۸). *درآمدی بر مبانی و فرآیند شکل‌گیری مدرنیته*، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- مصباح یزدی، محمدتقی و محمدجواد نوروزی (۱۳۸۸). *مردم‌سالاری دینی و نظریه ولایت فقیه*، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۹). *فلسفه تاریخ*، ج ۱، قم: صدرا.
- مک‌گیفن، استیون (۱۳۸۷). *جهانی‌سازی و جهانی‌شدن: یک گفتار انتقادی*، ترجمه سیروس نجاریان، اهواز: رسش.
- مؤسسه فرهنگی هنری قدر ولایت (۱۳۸۹). *در مشروطه چه گذشت؟*، تهران: قدر ولایت.
- مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران (گردآوری) (۱۳۸۴). «ایران معاصر و غرب جدید: درآمدی تاریخی - فلسفی بر ریشه‌های انقلاب اسلامی» (مجموعه مقالات)، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- میراحمدی، منصور (۱۳۸۷). *سکولاریسم اسلامی نقادی بر دیدگاه روشنفکران مسلمان*، قم: حوزه علمیه قم، دفتر تبلیغات اسلامی و معاونت آموزشی و پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- میرانی، صدرالدین (۱۳۷۸). *زندگی و تمدن در قرون وسطی و نقش ایران در علوم مغرب‌زمین*، تهران: میرباقری، محمدمهدی (۱۳۸۸). *دهکده جهانی*، قم: دارالمعارف.

۹۰ فلسفه تکامل‌یابی اسلامی و جوهر افول‌یابنده تمدن غربی

- میرعلی، محمدعلی (۱۳۸۵). جایگاه شورا در نظام مردم‌سالاری دینی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- ناصرعلوان، عبدالله (۱۳۸۸). صلاح‌الدین ایوبی، ترجمه حامد دانشور، سنندج: آراس.
- ناصرعلوان، عبدالله (۱۳۸۹). نقش جوانان در بیداری اسلامی، ترجمه محسن شیخی، سنندج: زانست.
- نجفی، موسی و دیگران (۱۳۸۷). پرسش از ماهیت مدرنیته در ایران، تهران: سوره مهر.
- نجفی، موسی و رسول جعفریان (۱۳۷۳). سده تحریم تنباکو، تهران: امیرکبیر.
- نجفی، موسی و موسی فقیه‌حقانی (۱۳۸۸). تاریخ تحولات سیاسی ایران: بررسی مؤلفه‌های دین - حاکمیت - مانیت و تکوین دولت - ملت در گستره هویت ملی ایران، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- نجفی، موسی (۱۳۷۵). اندیشه دینی و سکولاریسم در حوزه معرفت سیاسی و غرب‌شناسی (دهه‌های نخستین یک‌صد سال اخیر ایران)، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- نجفی، موسی (۱۳۷۹). انقلاب فرامردن و تمدن اسلامی (موج چهارم بیداری اسلامی)، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- نجفی، موسی (۱۳۸۷). حوزه نجف و فلسفه تجدد در ایران، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- نجفی، موسی (۱۳۹۰). تکوین و تکون هویت ملی ایرانیان، تهران: هیئت حمایت از کرسی‌های نظریه‌پردازی، نقد و مناظره ویژه علوم انسانی و معارف اسلامی.
- ندوی، ابوالحسن (۱۳۶۹). گامی بسوی بیداری اسلامی، ترجمه مسعود قادر مرزی، سنندج: مسعود قادر مرزی.
- ندوی، سیدابوالحسن (۱۳۵۴). حدود خسارت جهان و انحطاط مسلمین، ترجمه مصطفی زمانی، قم: پیام اسلام.
- نظری، مجید (۱۳۸۹). تاریخ تحلیلی جنگ‌های صلیبی و تحولات صلیب، مشهد: مجید نظری.
- وحیدی‌منش، حمزه‌علی (۱۳۸۴). مقایسه مبانی مردم‌سالاری دینی و دمکراسی لیبرالی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- ولایتی، علی‌اکبر (۱۳۷۸). بحران‌های تاریخی هویت ایرانی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.